

حسنک وزیر

بررسی عملکرد
سیاسی، اجتماعی
و فرهنگی

مازیار شهبازی

کارشناس ارشد ادبیات فارسی و دبیر مدارس نمونه دولتی و
استعدادهای درخشان شهرستان مرودشت فارس

چکیده

تشکیلات حکومتی غزنویان، که اساس آن ریشه در سازمان دیوانی سامانی داشت، از گسترده‌ترین تشکیلات حکومتی قرون نخستین اسلامی است. در رأس تشکیلات دیوانی که شامل دیوان‌های متعددی از جمله دیوان استیفا، دیوان عرض و دیوان رسالت بود، دیوان وزارت سایر دیوان‌ها را تحت فرمان داشت. مسئولیت این دیوان بر عهده وزیر بود. دیوان وزارت پس از سلطان رکن اصلی حکومت غزنوی بود. این حکومت ترک تبار در دوره اول فرمانروایی خود از وزیران کاردان و بادربیتی برخوردار بود که عملکرد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان تأثیر قابل توجهی در روند حکومت‌داری غزنویان داشته است. با بررسی متون به جا مانده، به‌ویژه کتاب‌های تراجم احوال، می‌توان به عملکردهای مختلف این وزیران پی برد. یکی از وزیران مقتدر غزنویان، «حسنک وزیر» است که ابوالفضل بیهقی در خلال تاریخ سترگ خود اندکی او را به ما شناسانده است. در این جستار برآنیم که عملکرد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این وزیر نامدار را بررسی کنیم.

کلیدواژه‌ها: حسنک وزیر، غزنویان، وزارت، بیهقی

مقدمه

بی‌تردید، هر یک از حکومت‌های مقتدر در طول تاریخ از وزیران مطرح و کارگزاری برخوردار بوده و دوره‌های طلایی خود را با داشتن چنین وزیری سپری نموده‌اند. به

بیان دیگر، اوج شکوفایی یک دولت علاوه بر اینکه به زمامداری یک پادشاه یا سلطان توانا بستگی داشته نیز منوط به داشتن وزیران کاردان بود، که بارزترین نمونه آن شکوفایی و اقتدار دولت سلجوقی در زمان وزارت خواجه نظام‌الملک طوسی است. در دوره غزنویان نیز به وزیری برخورد می‌کنیم که با وجود آن‌ها دولت غزنه از لحاظ اقتدار و فتوحات و کشورگشایی، بهترین زمان خود را طی کرده است. چنان‌که پیش از این گفته شد، حکومت غزنوی به دو دوره مشخص تقسیم شده است که دوره اول، یعنی تانبرد دندانقان، سلسله غزنویان مطرح‌ترین و توانمندترین دولت آن زمان بوده است. در این دوره شاهد وزیری شناخته شده و مقتدریم.

خواجه ابوعلی‌الحسن بن محمد العباس ملقب به سید الکفاه و معروف به حسنک، از خاندان محتشم میکالیان نیشابور بود. وی از ۴۱۶ تا ۴۲۱ هجری وزارت سلطان محمود را برعهده داشته است. پدرش، محمد، در زمانی که سلطان محمود از طرف سامانیان به سپهسالاری خراسان برگزیده شد و در نیشابور ساکن بود، به او پیوست «و به معاشرت و منادمت او مخصوص شد» اما در جوانی درگذشت و در نتیجه سرپرستی پسرش حسن را زعیم و ادیب مشهور، ابونصر احمد میکالی که رئیس وقت نیشابور بود؛ بر عهده گرفت و به تربیت او پرداخت (جرفادقانی، ۱۳۸۲: ۳۹۸). این ابونصر احمد میکالی دو پسر تقریباً هم‌سال حسن

داشت، به نام ابوالفضل و ابوابراهیم که هر دو در فضل و ادب و شعر سرآمد اقران بودند؛ به‌ویژه ابوالفضل، که شاعری توانا و مشهور بود و به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سرود (جرفادقانی، ۱۳۸۲: ۲۵۸؛ تاریخ بیهقی، بی‌تا، ۱۱۷). به هر حال، حسن در خانواده‌ای ادیب و فاضل پرورش یافت تا اینکه شهرت و آوازه لیاقتش به سلطان محمود در غزنه رسید و او وی را به مجلس خود فراخواند (جرفادقانی، ۱۳۸۲: ۳۹۸) و ظاهراً از آن زمان به حسنک شهرت یافت (عیلی، ۱۳۶۴: ۱۸۷).

بالاخره، در سال ۴۰۴ هجری که بوبکر محمشاد (رئیس فرقه طاری کرامیه و رئیس نیشابور) از ریاست شهر معزول و منزوی گردید، حسنک از طرف سلطان محمود به جانشینی وی روانه نیشابور و رئیس آن شهر شد (جرفادقانی، ۱۳۸۲: ۳۹۸). وی در مدتی که زعامت این شهر را بر عهده داشت، کارهای مثبتی انجام داد که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: مجالسی برای اختلاف مذاهب و تنازع در کسب مناصب باقی نماند، اهل فتنه و صاحبان بدعت سر در گریبان کشیدند، گیرندگان مال ضعفا را بازداشت کرد و آنچه در ایام فتنه از مردم رشوه گرفته بودند بازپس گرفت، بین بیوه‌زنان و صاحبان جاه و نعمت برابری و انصاف ظاهر گشت و محتسبی امین در میان بازاریان قرار داد، سر بازاریان را پوشاند تا بازاریان از گرد و خاک و بارش باران آزار و اذیت نبینند و در



کل، «کار نیشابور در عهد ریاست او نظامی هر چه تمام‌تر گرفت» (همان: ۴۰۱-۳۹۹). البته برخی ستمگری‌ها را نیز در نیشابور به او نسبت می‌دهند که مصادرهٔ اموال پسران ابونصر احمد از جملهٔ آن‌هاست. باسورث احتمال می‌دهد که این اقدام حسنک به دنبال کینهٔ خانوادگی‌ای بوده که میان دو شاخهٔ خاندان میکالی وجود داشته است (۱۳۸۴: ۱۸۶).

از مناصب پیش از وزارت حسنک، صاحب بریدی سیستان بود. حسنک به دستور محمود به سیستان آمد و عزیز فوشنجی را آنجا نصب و بومصور خوافی را عزل کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۳۳۷).

یکی از بحث برانگیزترین وقایع زندگی حسنک پیش از انتصاب به وزارت در سال ۴۱۴ هجری روی داد که وی سرپرست حجاج خراسان بود. وی در این سفر روانهٔ حج شد اما از بغداد، که مرکز خلافت بود، عبور نکرد و در راه بازگشت نیز از راه شام عازم خراسان شد. در این سفر به دیدن خلیفهٔ فاطمی، الظاهر علوی مصری، رفت و او به حسنک خلعت‌های گرانبها داد. همین امر سبب اتهام قرمطیگری به حسنک شد که شرح آن پس از این بیاید.

در سال ۴۱۶ هجری، سلطان محمود پس از سفر ماوراءالنهر و دیدار با قدرخان به غزنه رفت و حسن میمندی را از وزارت عزل کرد و راهی فتح سومنات هند شد. در سال ۴۱۷ هجری، پس از بازگشت از سفر سومنات در باب منصب وزارت شورایی را تشکیل داد که متشکل بود از ارسلان جاذب، علی خویشاوند، بلگاتکین و بکتغدی. در این شورا سلطان محمود نظر آن‌ها را خواست تا ببینند چه کسی برای شغل وزارت شایسته است. در این میان، نام چند تن از جمله ابوالحسن سیاری، طاهر مستوفی، ابوالحسن عقیلی، حسنک و احمد عبدالصمد به سلطان پیشنهاد شد.

سلطان پس از تأمل در اسامی، بر هر یک ایرادی گرفت؛ بدین‌گونه: «ابوالحسن سیاری نیک است و کافی است اما ردا و عمامهٔ او را دوست ندارم. طاهر مستوفی مردی امین است و معتمد، اما نسبه کار است و من شتاب‌زده‌ام و کار زود خواهم.

ابوالحسن عقیلی مردی یک لخت (مستبد و یک دنده) و روستایی طبع است، و حسنک بس جوان است و هر چند عادت ما نیک دریافته است اما در هیچ دیوان شاگردی نکرده است. خواجه احمد عبدالصمد را ستود و لایق شمرد و کدخدای آلتون‌تاش خوارزمشاه است و با دادن وزارت ولایت خوارزم بی‌مدبر و پریشان شود.» بالاخره، رأی سلطان بر حسنک قرار گرفت؛ گرچه می‌ترسید مردمان بگویند که «محمود از چندین خدمتکاران پیر کسی شایسته نبود تا کار به جوان می‌بایست داد» (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۹۱-۱۹۰). به هر حال، روز بعد از انتخاب، خلعتی فاخر به او پوشاندند که در هیچ روزگار به هیچ وزیر نداده بودند و منصب وزارت را به او ارزانی داشتند.

در اینکه چرا محمود از میان آن همه مردان پیر و باتجربه، حسنک جوان و خام را به وزارت برداشته، باید گفت که «حسنک دست‌پروردهٔ محمود و خامی به ناز برآمده و بی‌سیاست بود که در زمان خود کامگی و پیری و حسادت محمود- که مردان با هیبت و قدرت را نمی‌توانست دید- بهتر از هر کسی مناسب داشت تا ردای فرمایشی وزارت در بر کند اما از اختیارات وزارت سهمی نبرد» (سیدی، ۱۳۷۱: ۲۵۹).

حسنک در زمان وزارت خود رسم‌هایی را بنا کرد. ما از کم و کیف این رسم‌ها اطلاعی نداریم اما بنا به گفتهٔ بیهقی، امیر مسعود بعد از اینکه به تخت نشست آن‌ها را نپسندید و دستور به ابطال آن‌ها داد (بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۲).

در منابع برجای مانده، در باب شخصیت، منش و عملکردهای مختلف دوران وزارت حسنک آن چنان که باید و شاید مطلب خاصی بیان نشده اما از خلال تاریخ بیهقی که ذکر بر دار کردن حسنک را به زیبایی تمام به تصویر کشیده است، می‌توان اندکی از خصوصیات و عملکردهای سیاسی و اجتماعی این وزیر محتشم غزنویان را دریافت.

چنان‌که پیش از این اشاره شد، یکی از مهم‌ترین رویدادهای زندگی حسنک سفر بحث‌انگیز وی به حج بود که منجر به اتهام قرمطیگری به او و سپس اعدام وی شد.

شایان ذکر است که اصولاً قرمطیگری، تهمت رایج آن عصر بود و به هر کس که به نوعی مزاحم حکومت بود، برچسب قرمطی می‌زدند. قرامطه به معنای خاص آن، در کتب تاریخ به پیروان جنبش‌هایی گفته می‌شد که در نیمهٔ دوم قرن سوم یا کمی پیش از آن در قسمت سفلائی بین‌النهرین، سواحل بحرین و یمن و سوریه برای سرنگونی خلفای عباسی و به‌عنوان حمایت از خلافت آل‌علی و در دعوت به یکی از ائمهٔ علوم، -که نام او پنهان نگاه داشته می‌شد- فعالیت داشتند (مصاحب، ۱۳۷۷: ذیل قرمطی).

اما قرامطه به معنای عام‌تر به پیروان اسماعیلیه و خلفای فاطمی مصر گفته می‌شود و این از آن جهت بود که قرمطیان گاه در تبلیغات خود مردم را به امامت محمدبن اسماعیل بن جعفر می‌خواندند.

فاطمیان نیز سلسله‌ای شیعی بودند که از سال ۲۹۷ تا ۵۶۷ هجری ابتدا در آفریقای

شمالی و سپس در مصر حکومت کردند. یکی از راه‌های تبلیغات آنان، اعطای هدایا و خلعت‌های فراوان بود؛ از جمله این خلعت‌ها خلعتی بود که به حسنک بخشید و همین باعث خشم خلیفه عباسی شد.

دو اتهام به حسنک وارد ساختند و بر مبنای آن‌ها او را بر دار کردند؛ یکی این بود که وی قرمطی است و دیگر اینکه از خلیفه فاطمی مصر خلعت گرفته است. ماجرا این است که حسنک در زمان سلطان محمود به حج می‌رود. در راه بازگشت، حاجیانی را که همراه خود داشت از قلمرو فاطمیان می‌گذراند و خلعتی را که خلیفه مصر نزد او می‌فرستد، قبول می‌کند. حسنک در این سفر از رفتن به بغداد و دست‌بوسی خلیفه بغداد غفلت می‌ورزد و این گستاخی امیرالمؤمنین را بر خشم می‌آورد و به محمود دستور می‌دهد که حسنک قرمطی را بازداشت کند ولی محمود زیر بار نمی‌رود و اینکه خلیفه حسنک را قرمطی خوانده است، بسیار آزرده می‌شود. «و آخر... قرار بر آن گرفت که آن خلعت که حسنک استه شده بود و آن طوایف که نزدیک امیر محمود فرستاده بود آن مصریان با رسول به بغداد فرستد تا بسوزند» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۲۸).

باید توجه داشت که حمایت‌های محمود غزنوی از حسنک در برابر خلیفه بسیار قدرتمندانه و گستاخانه است؛ به طوری که با پشتیبانی از حسنک می‌گوید: «اگر وی قرمطی است، من هم قرمطی باشم» (همان: ۲۲۷) اما با تمام حمایت‌های سلطان در اولین فرصت مناسب بعد از مرگ محمود غزنوی، با طرح بهانه‌های داغ تکفیر مذهبی و سیاسی بر پیشانی حسنک می‌زنند و او را از سر راه برمی‌دارند. این واقعه در زمان سلطنت مسعود غزنوی روی می‌دهد.

علاوه بر این دو اتهام اصلی، از میان کتاب تاریخ بیهقی می‌توان به اتهامات دیگر حسنک پی برد. اتهام سوم بنا به گفته بیهقی این است که حسنک با بی‌باکی و تهور در زمان پادشاهی امیر محمود و امیر محمد پاس حرمت امیر مسعود غزنوی را نگاه نمی‌داشت و به او بی‌اعتنایی می‌کرد و به اتکالی تقرب به سلطان، پسر او را می‌آزرد. این آزار و بی‌احترامی به امیر مسعود حتی

در زمان بازداشت وی نیز در قالب پیغامی صورت گرفت که «آنچه من کنم، به فرمان خداوند خود (سلطان محمود) می‌کنم. اگر وقتی تخت ملک به تو رسد، حسنک را بر دار باید کرد». این غرور و تهور وزیر و سعایت حاسدان دربار سرانجام کار او را به تباهی کشید.

اتهام چهارم حسنک این است که در جلسه محاکمه، صراحتاً به شیعه بودن خود اعتراف می‌کند و نشان می‌دهد که توانسته

حسنک وزیر که خود در دوره سلطنت محمود غزنوی از جاه و جلال فراوانی برخوردار بود، در دوره سلطنت مسعود غزنوی به دلیل سعایت و چاپلوسی درباریان در مظان اتهام قرار گرفت و او را توطئه بر دار کردن او را عملی کردند

است با تقیه و کتمان عقیده‌اش سال‌ها در کنار سلطانی وزارت کند که به قول خودش انگشت در کرده و قرمطی می‌جوید. حسنک در این جلسه چون خود را بر حق می‌داند، به امام حسین (ع) متوسل می‌شود و با پیروی از ایشان مرگ در راه عقیده را شهادت می‌داند و می‌گوید: «اگر امروز اجل رسیده است، کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار، که بزرگ‌تر از حسین علی نی‌ام.» (همان: ۲۳۰).

اتهام پنجم که به حسنک نسبت می‌دادند این بود که وی دست به اموال مسلمین دراز کرده و آب و زمین زراعتی آنان، از جمله برخی از میکالیان، را به زور غصب کرده است. چنان‌که قاضی امام صاعد، که خود از میکالیان بود، به محض ورود امیر مسعود به نیشابور به خدمت وی می‌رود و بعد از

سلام و درود از حسنک شکایت می‌کند و از مسعود می‌خواهد که دست او را از اموال میکالیان کوتاه کند و رسم‌های حسنی نو را براندازد. بیهقی در پایان داستان حسنک وزیر می‌نویسد: «این است حسنک و روزگارش و اگر آب و زمین مسلمانان به غصب بستند نه زمین ماند و نه آب و چندان غلام و ضیاع و اسباب و زر و سیم و نعمت هیچ سود نداشت» (همان: ۲۳۴).

اتهام ششم که به حسنک وارد شد، پیروی از فرمان محمود مبنی بر حمایت از ولیعهدی امیر محمد بود. به سخنی دیگر، او از گروه پدربان بود که پسران پس از به قدرت رسیدن به شیوه‌های گوناگون آن‌ها را فرو گرفتند. «و حال حسنک دیگر بود، که بر هوای امیر محمد نگاهداشت دل و فرمان محمود، این خداوند زاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفا آن را احتمال نکنند تا به پادشاهان چه رسد... و چاکران و بندگان را زبان باید نگاه داشت با خداوندان، که محال است روباهان را با شیران چخیدن...» (همان: ۲۲۳).

امیر مسعود با این اتهامات تدبیر بر دار کردن حسنک را در پیش گرفت. وی با تشکیل جلسه عمومی به توطئه خود ادامه می‌دهد و ضمن مصادره اموال، قضاوت و مزگیان و معدلان را وا می‌دارد که گواهی دهند وی اموالش را به طوع و رغبت به امیر فروخته است. بالاخره، فرمای روز جلسه، حسنک را بر کران مصلاهی شهر بلخ به پای دار آوردند. امیر مسعود برای فریفتن مردم و اینکه بگوید حکم اعدام حسنک از طرف خلیفه عباسی صادر شده است، دستور داد دو پیک آراسته را مخفیانه به خارج شهر بفرستند تا با جامه‌های پیکان وارد شهر شوند و در ملاء عام بگویند که از سوی خلیفه بغداد حکم اعدام حسنک را آورده‌اند تا کسی جرئت اعتراض و شورش نداشته باشد.

کیفیت این واقعه تأسف‌آور و جریان قتل این وزیر محتشم را بهتر است به قلم شیوا و خواندنی ابوالفضل بیهقی بخوانیم که این صحنه حزن‌انگیز را همچون تابلویی زیبا به تصویر کشیده است:

«و حسنک را به پای دار آوردند. نغود بالله

من قضاء السوء، و دو پیک را ایستانیده بودند، که از بغداد آمده‌اند و حسنک را فرمودند که جامه بیرون کنش. وی دست اندر زیر کرد و آزار بند استوار کرد و پایچه‌های آزار را بیست و جبه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار. و برهنه با آزار بایستاد و دست‌ها در هم زده، تنی چون سیم سپید و رویی چون صد هزار نگار. و همه خلق به درد می‌گریستند. خودی روی پوش آهنی بیاوردند عمداً تنگ، چنان که روی و سرش را نپوشیدی، و آواز دادند که سر و رویش را بیوشید تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه، و حسنک را همچنان می‌داشتند و او لب می‌جنبانید و چیزی می‌خواند. خودی فراخ‌تر آوردند و درین میان احمد جامه‌دار بیامد سوار و روی به حسنک کرد و پیغامی گفت که خداوند سلطان می‌گوید: این آرزوی توست که خواسته بودی که چون پادشاه شوی، ما را بر دار کن. ما بر تو رحمت خواستیم کرد اما امیرالمؤمنین نیشته است که تو فرمطی شده‌ای، و به فرمان او بر دار می‌کنند. حسنک البته هیچ پاسخ نداد.

پس از آن، خود فراخ‌تر که آورده بودند سر و روی او را بیوشانیدند. پس آواز دادند او را که بدو. دم نزد و از ایشان نیندیشید. هر کس گفتند: شرم ندارید مرد را که می‌بکشید، به دو برید؟ و خواست شوری بزرگ به پای شود. سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند و حسنک را سوی دار بردند و به جایگاه رسانیدند، بر مرکبی که هرگز ننشسته بود، و جلادش استوار بیست و رسن‌ها فرود آمد، و آواز دادند که سنگ دهید. هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد و همه به زار می‌گریستند، خاصه نشاپوریان. پس، مشتی رند را سیم دادند تا سنگ زنند، و مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده بود و خفه کرده» (همان: ۲۳۴-۲۳۳).

و بدین ترتیب، حسنک را با آن سواپق و تجارب به هلاکت می‌رسانند و در پایان، بیهقی خود به صراحت به مکر و حیلۀ توطئه‌چینان اشاره می‌کند: «و رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند و

این افسانه‌ای است با بسیار عبرت» (همان: ۲۳۴).

در تاریخ کشور ایران تعدادی از خاندان‌های ایرانی به علم‌دوستی و ادب‌پروری شهرت دارند. یکی از این خاندان‌ها خاندان میکالی بودند که در آن افرادی اهل علم و دانش یافت می‌شد. در میان ایشان، ما به تعداد زیادی ادیب، شاعر و عالم و وزیر برمی‌خوریم و این تعلق خاطر به علم و ادب در وجود آنان سرشته شده بوده است. حسنک وزیر که برخاسته از این خاندان بود، همانند ایشان فردی فاضل و دانش‌دوست بود و اهمیت بسیار او از مفاضاتی که با دانشمند قرن پنجم، ابومنصور ثعالبی و سایر علمای این عصر داشته به خوبی پیداست. او بسیار مورد احترام ادیبان و شاعران بود، به طوری که با مرگ وی ادیب فاضلی همچون بونصر مشکان سخت اندوهناک شد و روزهاش را نگشود (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۳۶).

حسنک نیز مانند سلطان خویش، توجه و عنایت خاصی به شعرا داشت و با آنکه بزرگان به سختی می‌توانستند در محضرش حضور یابند، در به روی شاعری چون فرخی سیستانی همیشه باز بود:

هرگز به در گهش نرسیدم که حاجبش
صد تازگی نکرد و نگفت اندرون گذر
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۱۴۹)

این شاعر توانای دربار غزنه که از طرف‌داران حسنک بوده است، در دیوان اشعارش شش قصیده در مدح او دارد و او با کفایت‌ترین وزیر در اداره امور مملکتی می‌داند:

کار جهان به دست یکی کاردان سپرد
تا زو جهان همه خورنق شد و سریر
چون او نبوده‌اند اگر چند آمدند
چندین هزار مهتر و چندین هزار میر
چونان که چون ملک، ملکی نیست در
جهان

همچون وزیر او به جهان نیست یک وزیر
(همان: ۱۸۹)

گرچه در دیوان عنصری، ملک‌الشعراى دربار محمود، هیچ قصیده‌ای در مدح حسنک نیامده است اما بعید می‌نماید که این شاعر توانا در مدح وی شعری نسروده باشد. «شاید بتوان گفت آن قسمت از اشعاری که عنصری در مدح حسنک سروده، توسط

خود او معدوم شده باشد؛ زیرا جانب‌داری و مدح‌کردن شخصی که به جرم فرمطیگری در آستانۀ نابودی قرار داشت، نمی‌توانست کار عاقلانه‌ای باشد» (شفق، ۱۳۸۹: ۸۳).

به هر حال، حسنک وزیر را می‌توان از وزیران فرهنگ‌دوست و شاعرپرور به‌شمار آورد که حتی شخصی چون بوسهل زوزنی، که دشمن سرسخت او بوده، روزی او را مدح کرده است و خود حسنک اذعان کرده «که این خواجه مرا شعر گفته است» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۳۰).

حاصل سخن:

با توجه به مستندات باقی‌مانده، می‌توان اندکی به عملکرد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حسنک وزیر پی برد اما به دلیل استبداد سلطان غزنوی وزیران نقش تعیین‌کننده‌ای در اداره امور نداشته‌اند. حسنک وزیر که خود در دورۀ سلطنت محمود غزنوی از جاه و جلال فراوانی برخوردار بود، در دورۀ سلطنت مسعود غزنوی به دلیل سعایت و چاپلوسی درباریان در مظان اتهام قرار گرفت و توطئه بر دار کردن او را عملی کردند.

منابع

۱. ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی. (بی‌تا). تاریخ بیهقی. به تصحیح و تعلیق احمد بهمنیار، تهران: کتاب‌فروشی فروغی.
۲. باسورث، ادmond کلیفورد. (۱۳۸۴). تاریخ غزنویان. ترجمۀ حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۳. بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۰). تاریخ بیهقی. به تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
۴. ———. (۱۳۸۹). تاریخ بیهقی. به تصحیح محمد جعفر یاققی، مهدی سیدی، تهران: انتشارات سخن.
۵. تاریخ سیستان. به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: انتشارات معین.
۶. جعفرادقانی، ابوالشرف ناصر بن نصر. (۱۳۸۲). تاریخ یمینی. به تصحیح جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی.
۷. سیدی، مهدی. (۱۳۷۱). سراینده کاخ نظم بلند. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۸. شفق، اسماعیل و سمیرا جهان رمضان. (۱۳۸۹). «سیمای حسنک در متون ادبی و تاریخی دورۀ غزنوی»، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره هیجدهم، ۶۳-۹۲.
۹. عقلی، سیف‌الدین حاجی، (۱۳۶۴). آثارالوزراء. به تصحیح میر جلال‌الدین حسین ارموی. تهران: اطلاعات.
۱۰. فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن بلوغ. (۱۳۷۱). دیوان حکیم فرخی سیستانی. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات زوار.
۱۱. مصاحب، غلامحسین. (۱۳۷۷). دایرةالمعارف فارسی. تهران: انتشارات امیرکبیر